فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc183191641)

[پیشگفتار 2](#_Toc183191642)

[دلیل چهارم 2](#_Toc183191643)

[مقام دوم 2](#_Toc183191644)

[نکته در متن روایت 3](#_Toc183191645)

[تقریر کلی استدلال 3](#_Toc183191646)

[مناقشات 3](#_Toc183191647)

[جواب احتمالی به مناقشه پنجم 4](#_Toc183191648)

[جمع‌بندی روایت 5](#_Toc183191649)

[روایت پنجم 5](#_Toc183191650)

[روایت ششم 6](#_Toc183191651)

[روایت هفتم 7](#_Toc183191652)

[روایت هشتم 7](#_Toc183191653)

[روایت نهم 8](#_Toc183191654)

[روایت دهم 8](#_Toc183191655)

[روایت یازدهم 8](#_Toc183191656)

[روایت دوازدهم 8](#_Toc183191657)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

# دلیل چهارم

بحث در روایاتی بود و طایفه از اول روایاتی که به آن استشهاد و استدلال شده بود برای حجیت خبر ثقه و خبر واحد و به روایات چهارم رسیدیم که توقیع اسحاق بن یعقوب بود.

در این توقیع دو مقام بحث بود یک بحث سندی بود که جلسه قبل به آن پرداخته شد و طول بحث هم در یک جلسه به خاطر اهمیت این توقیع است و از جمله اینکه مشتمل بر آن جمله «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاةِ حَدِیثِنَا»[[1]](#footnote-1). در آنجا ما حدود پنج وجه برای تصحیح آقای اسحاق یا تصحیح مفاد این توقیع بیان کردیم و از آن طرف هم چند وجه برای اینکه تضعیف بکنیم. نهایتاً ترجیح ما به این قبول و تصحیح بود، به دلیل توقیع بودن و اشتهاری که دارد و اینکه توقیعات یک وضع خاصی داشته و همراه با قرائن و شواهدی بوده است.

لذا شبهه تقیه را که در کافی می‌گفتند بعید می‌دانستیم که تقیه‌ای در کار بوده است که اینها را نگفته است، روایات و مضامینی در کافی هست که خیلی از این حساس‌تر است، اما در عین حال توقعیاتی مثل این بعید نبود و اینکه در غیبت شیخ، کتاب تخصصی این مسئله بوده است و در عین حال توجه به این مسائل بوده است، می‌گفتیم ترجیح می‌دهیم که می‌شود به آن اعتماد کرد.

ولی اگر بخواهد چیزی در این ر وایت باشد و در هیچ جای دیگر نباشد سخت است بگوییم با همین روایت یک مضمون خاص این روایت مورد قبول است، این البته دشوار است.

الان چیزی که می‌گوییم این است که حدود پنج قرینه برای تضعیف آوردیم و حدود پنج قرینه برای تقویت آوردیم، در میان اینها می‌گوییم ترجیح با قبول است اما در عین حال اگر یک بحث فقهی فقط به این توقیع بند باشد حتماً استدلال نمی‌کنیم ولی می‌تواند مؤید باشد. در همین حد و بیش از این نمی‌شود گفت.

این مقام اول در بحث روایت و توقیع اسحاق بن یعقوب که سند بود.

# مقام دوم

که بحث‌های دلالی این توقیع شریف است. استدلال به این فراز از پاسخی بود که طبق این توقیع امام برای اسحاق بن یعقوب فرستاد؛ در توقیع این‌جور آمده است؛ «وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ اَلْعَمْرِیُّ رضی‌الله‌عنه وَ عَنْ أَبِیهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ ثِقَتِی وَ کِتَابُهُ کِتَابِی»[[2]](#footnote-2)

## نکته در متن روایت

قبل از اینکه به نکات اصلی بپردازیم رضی‌الله‌عنه و عن ابیه من قبل، این کلام امام هست یا نیست. در خیلی جاها این رضی الله و امثال اینها را نمی‌شود مطمئناً گفت کلام امام است، طبیعی است که اسم طرف را آورده است، یک احترامی هم آورده گذاشته است اما اینجا ظاهراً کلام اما است برای اینکه با عنایت است، رضی‌الله‌عنه و من ابیه من قبل، این با این ترکیب و بیان نشان می‌دهد که از امام است، عنه و عن ابیه من قبل لذا این از امام است بخصوص اینکه در توقیع است و مکتوب است در مکتوب بعید است چیزی اضافه کند، اضافه کردن در ملفوظ این جور چیزهای متعارف، شیوع دارد اما در مکتوب بخواهد کم و زیاد کند بعید است.

از این جهت از دو نظر هر چه اینجا آمده است با دقت مربوط به امام است. از جمله در رضی‌الله‌عنه و عن ابیه و نکته هم نکته‌ای است که کل حدیث را می‌گیرد، چون حدیث مکتوب است، از این جهت کمتر در معرض کم و زیاد کردن حرفی و کلمه‌ای و امثال اینها قرار دارد.

# تقریر کلی استدلال

اینجا ممکن است استدلال به این شود که شبیه برخی از روایات دیگر ولو اینکه امام اینجا کبرایی ذکر نکرده است، قاعده‌ای ذکر نکرده است، بر خلاف آنجا که انّهما ثقتان مأمونان داشت، اما در عین حال گویا یک چیز مرتکز و نهانی وجود دارد که بر اساس آن امام به محمد بن عثمان ارجاع می‌دهد، «فَإِنَّهُ ثِقَتِی وَ کِتَابُهُ کِتَابِی» ارجاع می‌دهد به آن قاعده مطویه و مرتکز و بر اساس این می‌شود به این استدلال کرد.

# مناقشات

مناقشات در اینجا همان مناقشات پنج شش‌گانه‌ای است که گفته‌ایم اما چون تفاوت‌هایی دارد، بعضی را اینجا تکرار می‌کنیم

بحث سندی تمام شد، در بحث دلالی تقریر ابتدایی ذکر شد اما مناقشات

مناقشات اینجا شبیه مناقشات قبلی است، یکی همان که در نکته قبلی آمده بود ممکن است کسی مناقشه کند که اینجا کبرایی وجود ندارد که بگوید انّه ثقتی یا کبرایی بگوید انّه ثقة المأمون، بخصوص اینکه اینجا به ضمیر متکلم اضافه شده است، می‌گوید: إِنَّهُ ثِقَتِی ممکن است کبرایی در کار نیست و از جهت دیگر ثقتی می‌گوید انتساب خاص را بیان می‌کند و از سوی دیگر هم مورد هم کسی است که نائب است لذا این دو سه اشکالی که جای دیگر می‌گفتیم اینجا قوی‌تر است.

یعنی اولاً کبرای کلی ذکر نشده است یعنی صغرایی بیان بشود و بعد کبروی چیزی بفرماید نیست.

ثانیاً اضافه به یاء شده است، شاید مفید همان شرافت ویژه آقای محمد بن عثمان باشد و ارجاع به یک آدم بزرگ می‌کند نه مطلق مخبر.

ثالثاً اینکه ایشان نائب بوده است و ممکن است به نیابت او، نگاه داشته باشد.

این دو سه اشکالی است که می‌شود وارد کرد و اشکالات دیگر همان است که در ادله قبل بود.

علاوه بر اینها این اشکال هم هست که این اطلاقی ندارد که بگوید به او اعتماد بکن ولو قول او ایجاد اعتماد نکند، چون برای ما این مهم است که خبر معتبر بشود و لو در موردی اطمینان برای دریافت‌کننده خبر تولید نکند، این چند اشکالی بود که قبلاً بود و اینجا هم مطرح است و از جهاتی ممکن است کسی بگوید اینجا قوی‌تر است.

۱-عدم وجود تعلیل

۲- اضافه به یاء در ثقتی که می‌گوید فرد خاصی که مورد اعتماد ویژه امام است تأیید می‌کند.

۳- اینکه اینجا ممکن است ناظر به نیابت باشد، نائبی را توثیق می‌کند.

۴- اینکه اگر اینها را کنار بگذاریم و اشکالات را غمض عین بکنیم اطلاق در اینجا باید باشد که شامل آنجایی که اطمینان به خبر نمی‌شود، بشود.

این چند اشکالی است که قبلاً هم گفته شده بود. افزون بر آن نکته هم که اینجا خود محمد بن عثمان راجع به خود این توقیع را آورده است که مصادره بر مطلوب است، او نوشته است که محمد بن عثمان این خبر را آورد. این چهار پنج ملاحظه درباره دلالت خبر.

در مورد این ملاحظه اخیر، که خود محمد بن عثمان مورد استدلال قرار می‌گیرد برای توثیق خودش، ممکن است کسی بگوید این توقیع یک نوع اتقانی داشته است و اطمینانی ایجاد می‌کرده است که این برای امام است و این نکته اخیر را ممکن است کسی این‌جور جواب بدهد.

این جوابی است که در حد ترجیح احتمال شاید بعید نباشد، اما واقعاً در حد استدلال که بتواند شبهه را کامل دفع بکند نباشد. این نسبت به اینکه خودش می‌گوید.

ترجیح می‌دهیم که این اشکال پاسخ داده بشود چون هم جای دیگر بود و هم جلالت او جوری است که او خیلی انگیزه نداشت که برای خود چیزی درست بکند، همه می‌دانستند و هم اینکه توقیع هم یک توقیع جاافتاده‌ای باشد و بنابر اینکه او آورده است این نقشی در این ندارد. به این قرائن ترجیح این است که این مناقشه پنجم ضرر نمی‌رساند.

در اجواء شیعه اعتمادی بر خط بوده است. این مسئله بعید نیست برای اینکه انتقال از عصر حضور به عصر غیبت در دوره نواب اربعه و نواب خاص، یک قرائنی باید در مجموعه اینها باشد که اطمینان بیاورد.

## جواب احتمالی به مناقشه پنجم

اگر بخواهیم بگوییم یک چیزی به این روایت یکی، استناد بکنیم و با همین روایت حکم خاصی بکنیم، این مناقشه جواب ندارد ولی در عین حال ترجیح این است که می‌شود یعنی درجه احتمال صحت روایت وعدم ایراد از این ناحیه نکته پنجم بالاست ولو به حد اطمینان نرسد.

اما نسبت به نکات دیگر، به گمان ما این است که این جور که می‌فرماید؛ فَإِنَّهُ ثِقَتِی و مخصوصاً می‌گوید کِتَابُهُ کِتَابِی ولو اینکه نگاه خاصی به محمد بن عثمان دارد، ولو یک نگاهی به نیابت او دارد، اما در عین حال ضمن اینها نقل هم هست و ضمن اینها یک ارتکاز اینکه می‌شود به آدم‌های ثقه می‌شود مراجعه کرد وجود دارد از این جهت ترجیح می‌دهیم نگاهی به بحث خبر واحد دارد و اطلاق هم دارد حتی آنجا که اطمینان نباشد.

در خصوص نکته چهارم اطلاق یک قرینه ویژه هم وجود دارد و آن اینکه وَ کِتَابُهُ کِتَابِی، می‌گوید نوشته‌های او، نوشته من است، در نوشته معلوم نیست که هر چه نوشته شد مفاد آن، آدم به اطمینان پیدا بکند، اطمینان به هر چه که او می‌نویسد و از امام نقل می‌کند، این غالباً اطمینان در همه آن‌ها نیست. لذا بعید نیست اطلاق دارد لذا ما می‌گوییم ترجیح ما این است که با مجموعه ارتکازات آن سؤال‌ها پاسخ داده می‌شود.

# جمع‌بندی روایت

و نهایتاً عرض ما نسبت به این روایت این است که اگر ما می‌خواستیم با این روایت استدلال بکنیم و بگوییم با این اطمینانی پیدا می‌کنیم، نه! اما این روایت را بیگانه و بی‌ارتباط با بحث خبر واحد نمی‌دانیم و به عنوان یک مؤید در کنار بقیه می‌توان به این استدلال بکنیم.

چند روایت دیگر هست که آن‌ها هم الکلام، الکلام که به آن‌ها هم اشاره بکنیم

# روایت پنجم

در ترتیبی که ما پیش می‌رویم سومین روایت این باب پنج جامع الاحادیث شیعه در جلد اول است. روایت سوم اینجا این است که از رجال کشی نقل می‌کند که داستان مفصلی است که در رجال کشی آمده است و به آن کار نداریم تا به اینجا می‌رسد؛

«وَ أَعْلِمِ اَلْإِسْحَاقِیَّ سَلَّمَهُ اَللَّهُ وَ أَهْلَ بَیْتِهِ»[[3]](#footnote-3)، این را در رجال کشی این‌جور نقل کرده است، عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَیْبَةَ می‌گوید از أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ اَلْمَرَاغِیُّ، او هم می‌گوید «وَرَدَ عَلَی اَلْقَاسِمِ بْنِ اَلْعَلاَء نُسْخَةٌ مَاکان خَرَجَ مِنْ لَعْنِ اِبْنِ هِلاَلٍ» می‌گوید از او یک جزوه‌ای به دست ما رسید و در آنجا امام نوشته بود «إِلَی قُوَّامِهِ بِالْعِرَاقِ: اِحْذَرُوا اَلصُّوفِیَّ اَلْمُتَصَنِّعَ»! راجع به این ابن هلال، امام ایشان را لعن کرده و شیعه را متوجه کرده است که از این شخص دور باشید و در ادامه دارد «وَ أَعْلِمِ اَلْإِسْحَاقِیَّ سَلَّمَهُ اَللَّهُ وَ أَهْلَ بَیْتِهِ» می‌گوید به او هم بگو؛ «مِمَّا أَعْلَمْنَاکَ مِنْ حَالِ هَذَا اَلْفَاجِرِ، وَ جَمِیعِ مَنْ کَانَ سَأَلَکَ وَ یَسْأَلُکَ عَنْهُ مِنْ أَهْلِ بَلَدِهِ وَ اَلْخَارِجِینَ، وَ مَنْ کَانَ یَسْتَحِقُّ أَنْ یَطَّلِعَ عَلَی ذَلِکَ»، می‌گوید به همه آن‌ها این طرد ما نسبت به ابن هلال و لعن ما را ابلاغ کن.

بعد می‌فرماید: «فَإِنَّهُ لاَ عُذْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِینَا فِی اَلتَّشْکِیکِ فِیمَا رَوی عَنَّا ثِقَاتُنَا، قَدْ عَرَفُوا بِأَنَّنَا نُفَاوِضُهُمْ سِرَّنَا، وَ نَحْمِلُهُ إِیَّاهُ إِلَیْهِمْ وَ عَرَفْنَا مَا یَکُونُ مِنْ ذَلِکَ» این جا می‌گوید به اسحاقی هم بگو این را بگو، خودت بگو و به او هم بگو که این را بگوید و کسی عذری هم ندارد که از این مطلعین ما اگر چیزی شنید آن را نفی بکند، معذور از نفی نیست.

این روایت در طایفه بعدی می‌رود که امام مستقیم یک کبرا را ذکر می‌کند منتهی چون تطبیق بر افراد داده شده است، ما اینجا این را آورده‌ایم و از این جهت شبیه روایت اول و دوم می‌شود که روایت‌های قوی بودند.

اینجا امام می‌فرماید آن مطلبی را که من گفتم ابلاغ کن و ما نمی‌خواهیم بگوییم ابلاغ کن امام ملازمه دارد که دیگران هم باید قبول کنند، شبیه بعضی جاها که به ملازمه توجه می‌کردیم. خود امام می‌فرماید تو بگو و آن‌هایی هم که از تو می‌شنوند باید این را اعتماد بکنند «لاَ عُذْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِینَا فِی اَلتَّشْکِیکِ فِیمَا رَوی عَنَّا ثِقَاتُنَا» و در یک نسخه‌ای هم دارد «فِیمَا یُؤَدِّیهِ عَنَّا ثِقَاتُنَا» این عذری ندارند که این را نفی بکنند. از جمله همین چیزهایی که من گفتم و با واسطه هم کسانی نقل می‌کنند، این را که من گفتم شما بشنوید و به او هم بگویید او هم بگوید و اعلم الاسحاقی که او هم اعلام بکند بعد هم کسی معذور نیست، حتماً این نکته‌ای که از ما به آن‌ها رسیده است باید اعتماد بکنند و نمی‌توانند تشکیک بکنند، از این تشکیک‌هایی که می‌گوییم این اعتماد نیاورده است. «لاَ عُذْرَ لِأَحَدٍ مِنْ مَوَالِینَا فِی اَلتَّشْکِیکِ فِیمَا رَوی عَنَّا ثِقَاتُنَا»

این روایت از نظر سند مشکل دارد خیلی علی بن محمد بن قتیبه و احمد بن ابراهیم مراغی اشکال دارد اما از نظر دلالت به نظرم از جهاتی دلالت آن از قبلی‌ها قوی‌تر است،

۱- مثلا بگوییم این شامل روایات نمی‌شود، افتاء است، یا نیابت است؟ خیر، این خبر است.

۲- بگوییم شامل خبر باواسطه نمی‌شود، می‌گوید شامل خبر با واسطه هم می‌شود.

۳- بگوییم که شاید خبری را می‌گوید که وقتی کسی می‌شنود، مطمئن به مخبَر عنه می‌شود، خیر، معلوم می‌شود جای تردیدهایی بوده است که می‌گوید نباید تردید بکنند.

از اینها می‌شود جواب داد که حضرت بگوید این آن قدر اطمینان‌آور است که نباید وسوسه کرد؛ ولی ظاهر این است که اطلاق دارد نباید شک کنند و به شک‌های خود نباید اعتنا بکنند.

۴- بگوییم اینجا کبرا ندارد، این کبروی است، لااقل اگر بگوییم یک کبرای عقلایی ندارد، یک کبرای متشرعی و شرعی دارد، می‌گوید به ثقات ما باید اعتماد بکنید ولو در بین عقلا سیره‌ای نباشد.

می‌گوییم شاید قوی‌تر از این باشد حتی اگر کسی سیره عقلا را اشکال کرد این سیره فضای روابط بین امام و مردم و پیروان آن‌ها شکل گرفته است، حتی اگر آن را تردید بکنید یک چیز اضافه بر آن اینجا وجود دارد. ضمن اینکه البته ما می‌گوییم اشاره به ارتکاز عقلایی هم هست.

# روایت ششم

در این باب پنج جامع الاحادیث روایت دوازدهم این باب است، این در مورد حضرت عبدالعظیم حسنی است که در مستدرک آمده است؛ حاجی نوری این‌جور می‌فرماید: عِنْدِی نِهَایَةُ اَلشَّیْخِ، نهایه مرحوم شیخ یک نسخه‌ای دست من است، بِخَطِّ أَبِی اَلْمَحَاسِنِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ اَلْحُسَیْنِ بْنِ بَابَوَیْهِ، تاریخ کتابت هم سنه ۵۱۷ است، آخر آن جلد رساله‌ای از آقایی است به نام صاحب، در احوال عَبْدِ اَلْعَظِیمِ اَلْحَسَنِیِّ اَلْمَدْفُونِ بِالرَّیِّ مربوط به حضرت عبدالعظیم سلام‌الله‌علیه است، می‌گوید آنجا یک کتاب نهایه شیخ دست من هست در آخر جلد اول یک رساله‌ای نوشته شده است، از شخصی به نام صاحب در احوال عبدالعظیم حسنی، در آنجا نسب عبدالعظیم حسنی که صاحب یک مشهدی هست و مزاری دارد ذکر شده است و احوال او، اعتقاد او، علم و زهد او و دانش او، اینها را می‌گوید در پایان جلد اول نهایه شیخ دیدم.

و در آن جا یک روایتی دارد «رَوَی أَبُو تُرَابٍ اَلرُّویَانِیُّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا حَمَّادٍ اَلرَّازِیَّ»، از ابو حماد رازی شنیدم که «دَخَلْتُ عَلَی عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِما السَّلاَمُ»[[4]](#footnote-4) وارد بر امام هادی سلام‌الله‌علیه شدند «بِسُرَّ مَنْ رَأَی فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَشْیَاءَ مِنَ اَلْحَلاَلِ وَ اَلْحَرَامِ فَأَجَابَنِی فِیهَا فَلَمَّا وَدَّعْتُهُ قَالَ لِی یَا حَمَّادُ» وقتی از حضرت جدا می‌شدم، «قَالَ لِی یَا حَمَّادُ» آمدی از من سؤال کردی و این هم جواب‌های تو، «إِذَا أَشْکَلَ عَلَیْکَ شَیْءٌ مِنْ أَمْرِ دِینِکَ بِنَاحِیَتِکَ» از ری رفته بود، اگر آنجا با مسئله‌ای مواجه شدی و پاسخ آن را نمی‌دانستی، «فَسَلْ عَنْهُ عَبْدَ اَلْعَظِیمِ بْنَ عَبْدِ اَللَّهِ اَلْحَسَنِیَّ» برو از او سؤال کن «وَ أَقْرِأْهُ مِنِّی اَلسَّلاَمَ». سلام من را هم به او برسان. هرگاه سؤال‌های دیگر داشتی می‌توانی آنجا به عبدالعظیم حسنی مراجعه کن و سلام من را به عبدالعظیم برسان.

حضرت عبدالعظیم جلالت او واضح است، این روایت از نظر سند جهات متعددی دارد که به تنهایی نمی‌شود به آن اعتماد کرد، این به لحاظ سند ضعف دارد.

اما به لحاظ دلالت اینجا حضرت ارجاع به حضرت عبدالعظیم حسنی می‌دهد یک شبهه این است که عبدالعظیم حسنی ارجاع خاصی به او می‌دهد

یک شبهه این است که شاید ارجاع به فتوا می‌دهد این شبهه دوم وارد نیست برای اینکه این اطلاق دارد هم خبر را می‌گیرد ضمن اینکه فتواهای آن وقت هم خیلی وقت‌ها خبر بوده است. این شبهه دوم خیلی وارد نیست.

کبرایی هم در اینجا وجود ندارد اما در عین حال با توجه به ارتکازات این می‌تواند شاهد باشد، بیش از شاهد، نمی‌تواند باشد، ضعف دلالی و روایی آن قوی‌تر است.

# روایت هفتم

ادامه این روایت سیزدهم این باب است که در من لایحضر به شکل مرسل آمده است، البته مرسل جازم است همین‌طور می‌گوید عن الصادق علیه‌السلام لأبان بن عثمان به ابان عثمان گفت، «إِنَّ أَبَانَ بْنَ تَغْلِبَ قَدْ رَوَی عَنِّی رِوَایَةً کَثِیرَةً فَمَا رَوَاهُ لَکَ عَنِّی فَارْوِهِ عَنِّی»[[5]](#footnote-5) اینجا هم حضرت ارجاع به یک راوی می‌دهد، به ابان عثمان می‌گوید ابان بن تغلب خیلی از من چیزی شنیده است و آنچه از تو روایت می‌کند تو هم می‌توانی روایت بکنی، یعنی از او بپذیری، یعنی او را توثیق می‌کند

از نظر سند این مرسله است منتهی بعضی ارسال جزمی صدوق را قبول دارند، مثل آقای بروجردی این‌طور است و اگر کسی آن را بپذیرد سند را باید بپذیرد و اگر نه، سند مرسله می‌شود و قابل قبول نیست. از نظر دلالت هم الکلام الکلام.

# روایت هشتم

شبیه این مثلا روایت بعدی هم مربوط به ابان بن تغلب است که آن هم سندش مشکل دارد؛ آنجا هم دارد مسلم بن ابی حیّه می‌گوید کنت عند ابی‌عبدالله علیه‌السلام فلما اردت افارقه ودعته و قلت احب تزودونی یک نصیحتی بکن حضرت فرمود «ائْتِ أَبَانَ بْنَ تَغْلِبَ فَإِنَّهُ سَمِعَ مِنِّی حَدِیثاً کَثِیراً، فَمَا رَوَی لَکَ عَنِّی فَارْوِهِ عَنِّی» این هم روایت دیگر شبیه آن‌ها. ممکن است از این قبیل هم باشد

# روایت نهم

عَلِیِّ بْنِ مُسَیَّبِ می‌گوید «قُلْتُ لِلرِّضَا علیه‌السلام شُقَّتِی بَعِیدَةٌ وَ لَسْتُ أَصِلُ إِلَیْکَ فِی کُلِّ وَقْتٍ»[[6]](#footnote-6) خانه من دور است و نمی‌توانم همیشه محضر شما مشرف بشوم، «فَمِمَّنْ آخُذُ مَعَالِمَ دِینِی قَالَ مِنْ زَکَرِیَّا بْنِ آدم اَلْقُمِّیِّ» همین زکریا بن آدم مدفون در شیخان، اینها از قمیون بوده‌اند، «اَلْمَأْمُونِ عَلَی اَلدِّینِ وَ اَلدُّنْیَا قَالَ عَلِیُّ بْنُ اَلْمُسَیَّبِ، فَلَمَّا اِنْصَرَفْتُ قَدِمْتُ عَلَی زَکَرِیَّا بْنِ آدم، فَسَأَلْتُهُ عَمَّا اِحْتَجْتُ إِلَیْهِ» آمدم اینجا خیالم راحت شد، زکریا بن آدم در قم بود و این هم قمی بوده است هر چیزی می‌خواستم از او می‌پرسیدم. این هم یک روایت دیگر که به زکریا بن آدم ارجاع می‌دهد حتماً این که می‌گوید عم احتجت الیه از او سؤال کردم این جور نبوده است که مورد به مورد اطمینان پیدا بکند اینکه او گفته است امام گفته است، اعتماد به ثقه بوده است به او مراجعه می‌کرده است.

# روایت دهم

روایت بیست و سوم که ادامه این است حدثنی علی بن محمد قمی، حدثنی فضل بن شاذان، قال حدثنی عبدالعزیز بن مهتدی «وَ کَانَ خَیْرَ قُمِّیٍّ رَأَیْتُهُ» می‌گوید از آن قمی‌های خیلی برجسته بود «وَ کَانَ وَکِیلَ اَلرِّضَا علیه‌السلام وَ خَاصَّتَهُ قَالَ»: این عبدالعزیز نزدیک امام رضا می‌گوید «سَأَلْتُ اَلرِّضَا علیه‌السلام فَقُلْتُ إِنِّی لاَ أَلْقَاکَ فِی کُلِّ وَقْتٍ فَعَمَّنْ آخُذُ مَعَالِمَ دِینِی فَقَالَ خُذْ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ اَلرَّحْمَنِ»[[7]](#footnote-7) سراغ یونس بن عبدالرحمن برو.

# روایت یازدهم

روایت بعدی، بیست و چهارم هم جای دیگر نقل شده است، آن هم همین است منتهی کس دیگری مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی نقل می‌کند می‌گوید «والحسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ»، از امام رضا این جور سؤال کردم؛ سؤال این است «قُلْتُ لَا أَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي‏، أَ فَیُونُسُ بْنُ عَبْدِ اَلرَّحْمَنِ ثِقَةٌ آخُذُ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَیْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِینِی فَقَالَ نَعَمْ»[[8]](#footnote-8). حضرت فرمود بله.

اینجا جالب است که یک کمی شبهه را دفع می‌کند یک فرد خاصی را ارجاع می‌دهد. او می‌گوید یونس بن عبدالرحمن ثقه است که از او سؤال بکنم، حضرت می‌فرماید ثقه است و از او سؤال بکن و به جواب او اعتماد بکن.

امام نمی‌گوید ثقتی کذا و کذا، او می‌گوید من یونس بن عبدالرحمن را می‌بینم، شاید این از منطقه دیگری بوده است از امام رضا فاصله‌ای که داشته است، او هم اینجا بوده است و از مقام یونس هم اطلاع داشته است واضح نیست، می‌گوید ثقة آخذ عنه معالم دینی، حضرت می‌فرماید بله، قطعا این شامل خبر هم می‌شود.

# روایت دوازدهم

تکرار همین است، در صد و خرده‌ای روایت که در اینجا آمده است از این قبیل روایات وجود دارد،

بنابر این مجموعه روایاتی که ارجاع به روات می‌دهند، بعید نیست که این مجموعه تولید یک اطمینانی بکند، نه آن اندازه که مرحوم شهید صدر می‌فرمود همان روایت اول کافی است ولی واقعاً ضم اینها بعید نیست تولید اطمینانی بکند که خبر ثقه معتبر است ولو این که مفاد آنچه نقل می‌کند مورد اطمینان من نباشد، ولی خود او ثقه است، بعید نیست این را دلالت بکند

برخلاف آن کسانی مثل منتقی و بعضی بزرگان دیگری که گفته‌اند به اینها نباید اعتماد کرد.

عرض کردیم آن‌ها که این روایات را کنار گذاشته‌اند، دو گروه هستند؛

یک گروه مثل صاحب منتقی که می‌گویند این‌ها دلالتی ندارد

یک گروه مثل امام می‌گویند دلالت دارد ولی ارزشی ندارد سیره قوی داریم که به اینها نیازی نداریم.

یک گرایش هم مثل آقای صدر که می‌گفت همان روایت اول کافی است

ما هیچ کدام از این رویکردها را نداشتیم، ما می‌گفتیم این ده تا که چند تای دیگر هم می‌شود به آن اضافه کرد،

۱- مجموعه اینها اطمینان به صدور داریم

۲- اینکه از مجموع اینها استفاده می‌کنیم که ارجاع به ثقه انجام شده است به نحو مطلق ارجاع به ثقه در اخبار او، ولو اطمینان موردی آن مفاد نباشد.

1. [كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، ج2، ص483.](http://lib.eshia.ir/27045/2/483/%D8%A3%D9%8E%D8%B4%D9%92%D9%83%D9%8E%D9%84%D9%8E%D8%AA%D9%92) [↑](#footnote-ref-1)
2. [كمال الدين و تمام النعمة، الشيخ الصدوق، ج2، ص483.](http://lib.eshia.ir/27045/2/483/%D8%A3%D9%8E%D8%B4%D9%92%D9%83%D9%8E%D9%84%D9%8E%D8%AA%D9%92) [↑](#footnote-ref-2)
3. [إختيار معرفة الرجال المعروف بـ رجال الكشي، الشيخ الطوسي، ج1، ص536.](http://lib.eshia.ir/10241/1/536/%D8%A7%D9%84%D9%92%D8%A5%D9%90%D8%B3%D9%92%D8%AD%D9%8E%D8%A7%D9%82%D9%90%D9%8A%D9%91%D9%8E) [↑](#footnote-ref-3)
4. [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج17، ص321.](http://lib.eshia.ir/11015/17/321/%D9%81%D8%B3%D8%A3%D9%84%D8%AA%D9%87) [↑](#footnote-ref-4)
5. [من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ج4، ص435.](http://lib.eshia.ir/11021/4/435/%D9%81%D8%A7%D8%B1%D9%88%D9%87) [↑](#footnote-ref-5)
6. [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج2، ص251.](http://lib.eshia.ir/71860/2/251/%D8%B4%D9%82%D8%AA%D9%8A) [↑](#footnote-ref-6)
7. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج27، ص148، أبواب أبواب صفات القاضي ، وما يجوز ان يقضي به، باب11، ح34، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/27/148/%D9%81%D8%B9%D9%85%D9%91%D9%86) [↑](#footnote-ref-7)
8. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج27، ص147، أبواب أبواب صفات القاضي ، وما يجوز ان يقضي به، باب11، ح33، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/27/147/%D8%A3%D9%81%D9%8A%D9%88%D9%86%D8%B3) [↑](#footnote-ref-8)